

علمای شیعی و مسألهٔ اجازه در قرن نوزدهم

نُبواکی کُندو*

ترجمهٔ سید محمود مرعشی نجفی

پس از پیروزی اصولی‌ها بر اخباری‌ها در قرن هجدهم، آموزهٔ اصولی موجب تقویت موقعیت سیاسی و اجتماعی علمای شیعی شد. بر مبنای آموزهٔ اصولی، این مجتهدان هستند که مقلدین یا مؤمنان را هدایت می‌کنند. هر چند آموزهٔ اصولی به طور کامل مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته و شناخته شده است، لیکن تأثیر مستقیم پیروزی اصولیون بر جامعهٔ شیعی هیچ‌گاه از منظر تاریخ اجتماعی به طور کامل بررسی نشده است. مهمترین پرسش‌ها در این باب است که چه کسی در جامعه مجتهد بوده؟ و فرد چگونه می‌توانست مجتهد شود؟

من در این مقاله نظام اجازهٔ شیعی رایج در قرن نوزدهم را بررسی خواهم کرد، و همچنین ارتباط میان انواع اجازه و جایگاه مجتهد و سرانجام تأثیر مستقیم آموزهٔ اصولی بر جامعهٔ شیعی را شرح خواهم داد.

در قرن نوزدهم دو نوع اجازه وجود داشت: اجازهٔ اجتهاد و اجازهٔ روایت. محققین معاصر معتقدند که اجازهٔ اجتهاد به دارندهٔ آن مجوز اجتهاد کردن داده، و

* استادیار بنیاد پژوهش زبانها و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا، دانشگاه مطالعات خارجهٔ توکیو، انجمن مطالعات خاور نزدیک ژاپن، نیون اورینتوگاکای «Nippon Oriento Gakkai». (نشریهٔ اورینت سال ۲۰۰۹، ۴۴ م).

دستیابی به این اجازه شرط لازم برای مجتهد شدن بوده است. از دیگر سو، اجازه روایت به دارنده آن، تنها این مجوز را می‌داده که به اجازه اساتیدش اخبار را انتقال دهد. و شأن این اجازه کمتر از اجازه اجتهاد بوده است. اما بررسی دقیق من از متون مربوط به اجازه و پیشینه آنها ثابت می‌کند که امکان این فرضیات ضعیف است: اولاً: اجازه اجتهاد به دارنده آن، مجوز اجتهاد کردن نمی‌داد، بلکه تا حدودی گواهی به دست آوردن مرحله‌ای از اجتهاد بود. از این رو، این امکان وجود داشته که علما وقتی توانایی لازم برای اجتهاد را داشتند، بدون اجازه اجتهاد کنند. ثانیاً: هیچ‌گونه مدرکی که اثبات کند اجازه اجتهاد به طور نظام‌مند صادر می‌شده، و یا اینکه هر فرد پیش از آنکه مجتهد شود باید اجازه اجتهاد را کسب می‌کرده وجود ندارد.

من در اینجا قصد دارم تا مفهومی جدید از اجتهاد و مجتهد را ارائه دهم که ناظر بر آداب و رسوم رایج اجتهاد در قرن نوزدهم بود. همچنین به ذکر شروط واقعی لازم برای مجتهد شدن خواهم پرداخت.

کلید واژه‌ها: تشیع، مجتهد، اجتهاد، روایت، اجازه

مقدمه

پیروزی اصولیون بر اخباریون در قرن هجدهم به عنوان یکی از مهمترین تحولات در تاریخ شیعه محسوب می‌شود. با وجود اینکه اصولیون به مسأله تقدّم عقل بر سنت معتقد بودند، با این حال، تأکید فراوانی بر این مسأله داشتند که مجتهدین باید مقلّدین و مؤمنان را هدایت کنند. اینکه آموزه اصولی جایگاه پیشرو مجتهد در جامعه شیعی را تثبیت کرد، امری بدیهی است. این امر زمینه لازم برای ظهور مرجع تقلید را فراهم می‌آورد که دارای بالاترین درجه اختیار و اعتبار در دنیای شیعی قرن نوزدهم بود، و بدین طریق بود که بنیان نظریه ولایت فقیه آیت‌الله خمینی شکل گرفت.^(۱)

۱. برای رهبری روحانیون در جامعه نوین شیعی نگاه کنید به ارجمند ۱۹۸۴؛ امانت ۱۹۸۸؛

با وجود این، مطالعات پیشین با تمرکز بر آموزه و تئوری اصولی، هیچ‌گاه تأثیر مستقیم پیروزی اصولیون بر جامعه شیعی را از منظر تاریخ اجتماعی بررسی نکرده‌اند. هنگامی که ما منابع قرن نوزدهم را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم ابهامی در مورد تعیین کسی که واقعاً مجتهد بوده وجود دارد. در اغلب مطالعات معاصر، مانند تاریخ ایران جان ملکم، چنین ذکر شده که در اوایل قرن نوزدهم فقط پنج مجتهد در ایران وجود داشتند (ملکم ۱۸۲۹، ۲ / ۳۱۵). از طرفی دیگر، کریستوفر ورنر خاطر نشان می‌کند که در آن زمان تمام علما پیشرو و برجسته تبریز که تعدادشان به بیش از ده نفر می‌رسید مجتهد بودند و اختیار تمام امور قانونی را بر عهده داشتند (ورنر ۲۰۰۰، ص ۲۳۳، ۲۳۹). هر چند ما هنوز در به رسمیت شناختن علمای تبریز به عنوان مجتهدین حقیقی که بتوانند اجتهاد کنند مردّد هستیم.

بر طبق کتب معاصر، دو شرط لازم برای مجتهد شدن به شرح زیر است:
 اولاً: شخص می‌بایست اجازه اجتهاد کسب می‌کرد، که این اجازه بیانگر این بود که استاد به او اجازه اجتهاد کردن داده است.

ثانیاً: شخص می‌بایست توسط عموم به عنوان مجتهد شناخته می‌شد. مجتهدی که اجازه اجتهاد را کسب می‌کرد، اما توسط عموم به عنوان مجتهد شناخته نمی‌شد، مجتهد محتاط می‌نامیدند. (مومن ۱۹۸۵، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ جمالی ۱۹۶۰، ص ۱۹؛ لیتوک ۱۹۹۸، ص ۱۰۴ - ۱۰۶).^(۱)

خلاصه آنکه، توجه من در این بحث روی انواع اجازه‌ای است که وجودش برای

۱. من در اینجا از لغت محتاط با ریشه حوط استفاده کردم اما در کتاب مومن نوشته شده که این لغت از ریشه حطّ می‌باشد که در آن صورت بر طبق قواعد عربی باید محتاط نوشته شود. جمالی این لغت را بدون هیچ علامت تفکیک کننده‌ای به صورت محتاط (ها) [S] [muhtat] نوشته. مروین این‌گونه اظهار می‌دارد که استاد بعد از صدور اجازه اجتهاد به طلبه توصیه می‌کرد که احتیاط کند (مروین ۱۹۹۵ م، ص ۱۸۳) که این خود تفسیر و تعبیر من را از این موضوع مورد تأیید قرار می‌دهد. همچنین نگاه کنید به هالم / بروان ۱۹۹۷ م، ص ۱۰۴ - ۱۳۱.

مجتهد شدن ضروری است. من در این مقاله به بررسی نظام اجازه شیعی در قرن نوزدهم، و همچنین به تحلیل روابط بین انواع اجازه و جایگاه مجتهد خواهم پرداخت، و سپس تأثیر مستقیم آموزه اصولی بر جامعه شیعی را نشان خواهم داد.

۱. مجتهد در اجتماع

پیش از تحلیل اجازه‌ها، لازم است اصطلاح «مجتهد» را چنانکه در منابع معاصر شرح داده شده بررسی کنیم. به این منظور به شرح تعدادی از اسناد می‌پردازم که دارای نمونه‌های مناسبی از تعریف مجتهد در قرن نوزدهم است.

نخستین سند، سند وقف مورخ ۱۸۴۹ است که مربوط به وقف قباله استاد عباس در تهران است.^(۱) پرونده‌ای که در سازمان اوقاف تهران نگهداری می‌شود شامل سه سند وقف است، اما آنچه در اینجا مورد اشاره ماست، سند دوم است. شخصی تلاش می‌کرد که اعتبار سند اول را انکار کند، آن شخص ادعا می‌کرد که قرارداد وقف توسط فردی تنظیم و پذیرفته شده بود که مجتهد یا نماینده مجتهد نبود. دومین سند به دور از هرگونه ابهام تنظیم شده بود. این مسأله به خوبی نشان می‌دهد که تنها مجتهد یا نماینده او قادر به تنظیم قرارداد بوده‌اند. این واقعه با توصیف ورنر در مورد علمای تبریز همزمان است.

دومین سند (مورخ ۱۸۴۴)، حکمی است مربوط به یک دعوی که در آن، دو بار وقف روستایی در استان تهران موجب اختلافی طولانی مدت شده بود. این حکم توسط شخصی به نام حاجی ملا علی اصغر صادر شد، وی شهادت داد که تمام روستای برداباد شهریار وقف امام حسین (ع) بوده است، متولیان وقف در آن زمان مرحوم ملا حسن یزدی و نوادگان وی بودند. مهمترین ویژگی این سند این است که شامل یک متن عربی است که توسط شیخ محمد حسن نجفی، صاحب الجواهر (مورخ ۱۸۵۰)، نوشته شده است؛ کسی که گفته شده اولین مرجع تقلید در تاریخ شیعه بوده است. او در این سند به عربی این‌گونه نوشته: «آخوند ملا علی اصغر مجتهد شایسته‌ای است که حکمش معتبر و صحیح است (مجتهد مطلق الشرایط نافذ الحکم). هر کس با حکم او مخالف باشد، با خدا، پیغمبر و اهل بیت به

۱. برای جزئیات بیشتر در مورد این سند نگاه کنید به گندو ۲۰۰۳.

مخالفت برخاسته است». این سند بسیار معتبر شمرده می‌شود، بدان جهت که شش سند دیگر، دست‌خط و مهر این سند را که بدون شک متعلق به صاحب الجواهر است تأیید می‌کند. همین امر ثابت می‌کند که این متن معتبر است. بر اساس این سند می‌توان ثابت کرد که تنها مجتهدین اجازه صدور احکام قانونی را داشتند، دیگر کار اساسی مجتهدین این بود که اجتهاد افراد را در مواقع لازم تأیید می‌کردند. سومین سند (مورخ ۱۸۶۸)، حکمی است مربوط به سؤالی که در اسناد محکمه شرعی سید محمدصادق سنگلجی (۱۸۸۳ م) مجتهد سرشناس تهران بوده است، ثبت شده است. شخصی گمنام از سنگلجی پرسیده بود که: آیا آخوند ملاً علی اصغر زنجانی - که حکم کرده قاتل باید به وسیله قصاص مجازات شود - مجتهد واجد شرایطی است و آیا حکمش صحیح است (مجتهد جامع شرایط و نافذ الحکم)؟ سنگلجی پس از بررسی حکم، جایگاه زنجانی را به عنوان مجتهد تأیید و حکم او را نیز صحیح اعلام کرد (رضایی، ۱۳۸۷ هـ، ص ۷۵). در این مثال، مجدداً به ارتباط مستحکم بین مجتهدین و صدور احکام پی می‌بریم.

علاوه بر این اسناد، موردی نیز در یک منبع توصیفی وجود دارد. در کتاب نامه دانشوران ناصری، چنین آمده که: ملاً ابوالحسن تهرانی (۶ - ۱۸۵۵ م)، که در عتبات و اصفهان تحصیل کرده بود، پس از بازگشت به تهران به قضاوت پرداخت. اما افرادی مشروعیت اجتهاد او را انکار کردند و ساکنان تهران نیز به این امر تردید داشتند. بنابراین، ساکنان تهرانی طی نامه‌ای به استاد وی، یعنی حاج محمدابراهیم کلباسی (۱۸۴۵ م) در اصفهان، در مورد مشروعیت اجتهاد تهرانی از او سؤال کردند. حاج محمدابراهیم کلباسی، طی پاسخی مشروعیت اجتهاد تهرانی را تأیید کرد. مردم نیز پس از دریافت این پاسخ، مشروعیت اجتهاد تهرانی را پذیرفتند. تمام مردم اعم از افراد برجسته و مردم عادی مرجعیت وی را قبول کردند و برای حل مشاجرات و دادخواهی نزد وی می‌آمدند. کاملاً مشخص است که در آن زمان، داشتن اجتهاد برای قضاوت یک امر ضروری بود (نامه دانشوران، ۱ / ۴۲۴ - ۴۲۵).

مدارک و شواهد زیادی وجود دارد که ثابت می‌کند در آن زمان تنها مجتهدین صلاحیت صدور احکام و وضع قراردادهای قانونی را داشتند، حتی یکی از

حقوقدانان قرون وسطی به نام الماوردی (۱۰۵۸ م)، این‌گونه تصریح می‌کند که قاضی باید مجتهد باشد (الماوردی ۱۹۷۸ م، ص ۷۳ - ۷۴؛ الماوردی / یوکاوا ۲۰۰۶ م، ص ۱۵۷ - ۱۵۹). در گذشته نیز استفاده از اصطلاح مجتهد بسیار شایع بود، اما در جامعه شیعی قرن نوزدهم بود که به بالاترین میزان اعتبار و اهمیت خود نسبت به همیشه دست یافت. در مقایسه یکی از کتب فقهی شیعه متعلق به قرن سیزدهم با ترجمه فارسی آن که در سده نوزدهم انجام شده شاهد دیگری به دست می‌آید. در کتاب متعلق به قرن سیزدهم، نویسنده بدون ذکر اصطلاح مجتهد این‌گونه تصریح می‌کند که: قاضی باید به طور مستقل توانایی صدور فتوا را داشته باشد، مستقل به أهلیة الفتوی (المحقق الحلی ۱۳۷۷ ه. .، ص ۵۹)، حال آنکه در ترجمه فارسی متعلق به قرن نوزدهم یک عبارت به اصل آن اضافه شده: «قاضی باید مجتهد باشد» (محقق حلی / یزدی ۱۳۷۴ ه. .، ص ۱۶۲۴).

به دو دلیل در منابع به اهمیت جایگاه مجتهد در صدور احکام و تنظیم قراردادها اشاره شده است: نخست اینکه بر طبق آموزه اصولی، مردم باید از مجتهد پیروی کنند. به عبارت دیگر، در آن زمان مردم می‌بایست مجتهد حقیقی را تشخیص می‌دادند تا در زندگی روزمره و امور قانونی، آنها را هدایت و راهنمایی کند. در صورتی که مردم از مجتهدی جعلی تقلید می‌کردند، تمام اعمال اعتقادی و قراردادهای شرعی شان باطل می‌شد. از این‌رو، ما در منابع روایی معاصر نمونه‌هایی می‌یابیم که در آنها مردم از مجتهدی سرشناس در مورد صلاحیت اجتهاد مجتهدی سؤال کرده‌اند. دوم آنکه، منصب قاضی که در آن زمان از سوی دولت تعیین می‌شد، پس از به قدرت رسیدن سلسله قاجار از بین رفت (ارجمند ۱۹۸۴ م، ص ۲۳۳؛ ورنر ۲۰۰۰ م، ص ۲۳۸ - ۲۳۹). مطلب فوق بیانگر این است که این دولت کسی را به عنوان قاضی تعیین نمی‌کرد، تنها مجتهدینی که از سوی مجتهدین دیگر تأیید و تنفیذ شده بودند وظیفه قضاوت را بر عهده داشتند. بنابراین، از آنجا که طبق نظر ورنر تعداد پنج مجتهد برای پوشش دادن حوزه قضایی سراسر ایران بسیار کم بوده است، توصیف ملکم در مورد مجتهدین و موقعیت آنها حتی اگر در اوایل قرن نوزدهم باشد، چندان قابل قبول نیست.

۲. نمونه‌هایی از اجازات

(۱) اجازه اجتهاد

اکنون تعدادی از متون اجازات را بررسی می‌کنیم. بر طبق مطالعات مایر لیتوک (Meir litvak)، کسب اجازه اجتهاد بالاترین مرحله یادگیری درس خارج یا به عبارتی دیگر، بالاترین مرحله یادگیری در عتبات در قرن نوزدهم بود. در واقع، اجازه به طلبه، اختیار و اجازه اجتهاد کردن و یا اجازه قضاوت مستقل را می‌داد. این ترکیبی از دو اجازه رایج در قرون وسطی، یعنی اجازه صدور فتوا و اجازه تدریس بود (لیتوک ۱۹۹۸ م، ص ۴۱).^(۱) هر چند لیتوک (Litvak) اغلب از اجازات به عنوان یک عبارت کلیدی در کتاب خود استفاده کرده است، اما ظاهراً خود او هیچ نسخه‌ای در مورد هیچ کدام از اجازات را مورد بررسی قرار نداده و از این رو مبنای استدلال‌های او بی‌پایه است.

(۱) اجازه ابراهیم قزوینی به محمد تنکابنی

اولین اجازه‌ای که می‌خواهم بررسی کنم، اجازه‌ای است که از سوی یکی از برجسته‌ترین اساتید در عتبات، یعنی سید ابراهیم قزوینی (۸ - ۱۸۴۷ م) برای میرزا محمد تنکابنی (۱۸۸۵ م) صادر شده است. نویسنده کتاب *قصص العلما* نیز به این اجازه اشاره کرده است (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ.، ص ۱۰ - ۱۱). این اجازه به زبان عربی نوشته شده و فاقد تاریخ است؛ زیرا ممکن است در زمان نسخه برداری درج تاریخ آن از قلم افتاده باشد، اما بدون شک این اجازه پیش از سال ۱۸۴۴ م صادر شده است.^(۲)

-
۱. منابع دیگر در مورد اجازه اجتهاد به شرح زیر است: گرجی، ۱۳۷۳ هـ، ص ۶۱۰؛ استوارت، ۱۹۹۸ م - ص ۲۷۴ - ۲۷۵؛ صدر حاج سید جوادی و دیگران، ۱۳۸۰ هـ، ص ۴۷۰؛ مروین ۱۹۹۵ م، ص ۱۸۲ - ۱۸۳؛ سیندوی، ۲۰۰۷ م، ص ۸۴۵ - ۸۴۶. در این آثار به جز در مقاله مروین هیچ‌گونه ارجاعی به متن اجازه داده نشده است. مقاله مروین شامل دو اجازه از عبدالحسین شرف‌الدین عاملی (۸ - ۱۹۵۷ م) است که احتمالاً از اوایل قرن بیستم است هر چند مروین به شرح جزئیات این اجازه‌ها پرداخته است. استوارت فرض را بر این می‌گذارد که سنت اجازه‌های اجتهاد در قرن نوزدهم آغاز شد. سیندوی این‌گونه اظهار می‌کند که شیخ حسن باقر اصفهانی (۱۹۴۶ م) در این امر پیشگام بود؛ هر چند احتمال دارد سیندوی نام او را با نام شیخ محمدحسن اصفهانی نجفی صاحب الجواهر (۱۸۵۰ م) اشتباه گرفته باشد.
 ۲. این اجازه اولین اجازه‌ای بود که تنکابنی دریافت کرد، او پس از آن تلاش کرد از شفتی که در تاریخ ۱۸۴۴ م از دنیا رفت اجازه دیگری کسب کند. نگاه کنید به فصل ۳.

متن اجازة با بسم الله و ستایش پروردگار آغاز می شود. قزوینی سپس نام شاگردش، یعنی میرزا محمد تنکابنی، را با القاب احترام آمیز مطول عنوان می کند. وی در ادامه نیز به بیان شرحی از زندگانی تنکابنی می پردازد. میرزا محمد تنکابنی به دلیل تحصیل علم نزد قزوینی به مدت چند سال مجبور به ترک خانواده و زادگاهش شده بود. او برای کسب بالاترین مراحل علم و دانش بسیار تلاش می کرد و در این راه مطالعات فراوانی انجام داد. همچنین، او تعدادی کتاب و رساله در مورد فقه و اصول را به سبکی زیبا به صورت نظم و نثر نوشت. وی به منظور جلوگیری از سوء استفاده از احکام و قواعدش برای نیات فاسد و ننگین، استدلال های خود را استحکام بخشید. بدین طریق، او از دیگر مجتهدین برجسته زمان خود پیشی گرفت. همچنین وی توانایی بسیاری در تشخیص امور فقهی داشت و در استنباط و تشخیص احکام از قواعد متبحر بود. سرانجام، گفتن این امر مایه مسرت است که او در این دوره از زندگی خود به مرحله استنباط و اجتهاد رسیده است.

هر چند که نام این عبارت اجازة است؛ اما به معنای واقعی کلمه اجازة هیچ کاری از جمله اجتهاد کردن را به دارنده آن نمی دهد. در حقیقت، تنکابنی نیز آن را «تصدیق» می نامد که به معنای گواهی است. نکته حائز اهمیت دیگر این است که مرحله اجتهاد مترادفی برای مرتبة الاستنباط محسوب می شود. بنابراین، اجازة تصدیق می کند که طلبه توانایی استنباط کردن فروع را از اصول دارد.

(۲) اجازة مدرّس اصفهانی به محمدباقر خوانساری در تاریخ ۱۸۵۴ م

دومین اجازة که مورخ یکم جمادی الأول ۱۲۷۰ هـ / ۳۰ ژانویه ۱۸۵۴ م است، اجازة ای است که توسط میر سید حسن مدرّس اصفهانی (۱۸۵۷ م)^(۱) برای میرزا محمدباقر خوانساری اصفهانی، نویسنده اثر مشهور شرح زندگانی روضات الجنات، صادر شد (خوانساری ۱۳۹۳ هـ). هر چند در اثر خود خوانساری هیچ متن اجازة ای وجود ندارد، اما چاپ عکسی این متن در یکی از زندگینامه های معاصر چاپ شده است (مهدی ابن رضا ۲۰۰۳ م، ۱ / ۴۳۶. قس: التهرانی ۱۴۰۸ هـ، ۱ / ۱۷۳).

۱. درباره زندگی او، نگاه کنید به: التهرانی، ۱۴۰۴ هـ، ۱ / ۳۳۴ - ۳۳۶.

این اجازه، در مقایسه با اجازه قزوینی به تنکابنی خلاصه‌تر است، ولی متن آن بنا بر معیارهای مرسوم نیست. مدرّس در این اجازه نوشته که با دقت فراوان کتاب‌های خوانساری را خوانده و در مورد تمام مسائل فقهی با وی مباحثه کرده است. وی دریافت که خوانساری به مرحله اجتهاد کامل رسیده، و توانایی استنباط احکام فقهی از منابع فقهی را دارد.

به هر حال، قسمت‌های پایانی این اجازه با اجازه قبلی تفاوت بسیاری دارد. متن اجازه مدرس به شرح زیر است: «اینجانب به محمدباقر خوانساری اجازه انتقال تمام آنچه که از اساتیدم فرا گرفته و در کتب حدیث، فقه و دیگر علوم اسلامی آورده‌ام را دادم (أجزت له أن یروی عنی)». این نمونه‌ای مرسوم از اجازه روایت بود که در ادامه به توضیح آن می‌پردازیم. با اینکه اجازه مدرّس فاقد اسناد و سلسله مراتب انتقال است، اما ساختار اصلی این اجازه مشابه اجازه روایت است. خوانساری این اجازه را این‌گونه توصیف می‌کند: «اینجانب، به اجازه میر سید حسن الحسینی الاصفهانی [مدرّس]، علوم و دانش را انتقال می‌دهم (أروی عرضاً بإجازتی)». مشابه این جمله در منابع شرح احوال عربی نیز برای اجازه روایت وجود دارد (خوانساری ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۷).

پس به این نتیجه می‌رسیم که لیتوک تعریف جامعی از اجازه اجتهاد ارائه نداده است. و اجازه اجتهاد برای دارنده آن مجوزی برای اجتهاد کردن نبود، بلکه این اجازه فقط مجوزی برای کسب مراحل اجتهاد و استنباط بود. محسن الامین (۱۹۵۲ م) نیز که در اواخر قرن نوزدهم در عتبات مشغول به تحصیل بوده، اجازه را چنین توصیف می‌کند:

[یکی از اجازات] اجازه اجتهاد است که گواه این است که فرد مجاز، احکام صحیح را از وی آموخته و توانایی استنباط فروع را از اصول دارد و فردی امین و قابل اعتماد است. و این اجازه در غالب موارد از سوی استاد برای شاگرد صادر می‌شود (الامین، ۱۹۹۸ م، ۱۵ / ۳۲۶).^(۱)

۱. تعبیر من از قسمت دوم این توصیف با ترجمه فرانسوی آن تفاوت دارد (الامین / مروین والامین، ۱۹۹۸ م، ص ۱۱۲).

تفاوت میان این دو اجازه اجتهاد نشان از آن دارد که این نوع اجازه را مجتهدان به یک روش معین صادر نمی‌کردند.

یکی دیگر از انواع اجازه‌ها، اجازه روایت است. بر طبق نظر لیتوک، در آن زمان شأن این اجازه نسبت به اجازه اجتهاد کمتر بود. و بر طبق این اجازه طلبه به اجازه استاد خود به انتقال حدیث و اخبار می‌پرداخت (لیتوک ۱۹۹۸ م، ص ۴۱-۴۲؛ سندوی ۲۰۰۷ م، ص ۸۴۶؛ صدر حاج سید جوادی و همکاران (۱۳۸۰ ه، ص ۴۷۱).^(۱))
با این حال با بررسی متون این اجازات درمی‌یابیم که توضیح لیتوک بسنده نیست.

(۱) اجازه محمدتقی برغانی به تنکابنی

اجازه محمدتقی برغانی معروف به شهید ثالث (۱۸۴۷ م) که برای تنکابنی صادر شده است، در قصص العلماء مندرج است (تنکابنی ۱۳۸۳ ه، ص ۲۹-۳۰). در متن این اجازه مانند اجازه اجتهادی که قزوینی صادر کرده، در همان اثر مندرج است و تاریخ صدور نیامده است. اما بدون شک تاریخ صدور این اجازه نیز پیش از سال ۱۸۴۴ م است (نک به فصل ۳). متن این اجازه با بسم‌الله و حمد و ستایش پروردگار و در ادامه نیز با صلوات بر پیامبر، امام علی و اهل بیت آغاز می‌شود. در ادامه متن این طور آمده که: این طالب علم میرزا محمد تنکابنی در فقه دستی دارد و از برغانی درخواست [کرد] تا برای وی اجازه صادر کند. و از این‌رو، برغانی، بلافاصله، درخواست تنکابنی را به رسم سنت علما و گذشتگان قبول کرد.

متن اجازه با این عبارت ادامه می‌یابد: «اینجانب به وی (تنکابنی) اجازه انتقال دانش از طرف خود را می‌دهم». برغانی به تنکابنی اجازه روایت موارد زیر را داد:
۱. آنچه که برغانی از احادیث ائمه خوانده و شنیده، یعنی چهار کتاب حدیث شیعی (کتب اربعه)^(۲) و سه کتاب حدیث شیعی (جدید).^(۳)

۱. مروین بنا بر مصاحبه‌ای این‌گونه اظهار کرد که نه تنها حدیث، بلکه تمام علوم مذهبی در اجازه روایت منتقل می‌شوند. (مروین، ۱۹۹۵ م، ص ۱۸۳. نیز نک: مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۳ ه)
۲. الکافی الکلبینی (۹۴۱ م)، من لا یحضره الفقیه ابن بابویه (۲ - ۹۹۱ م)، تهذیب الأحکام و الاستبصار شیخ الطایفه طوسی (۱۰۶۷ م).
۳. الوافی محسن فیض (۱۶۸۰ م)، وسایل الشیعه الحر العاملی (۱۶۹۳ م) و بحار الأنوار محمدباقر المجلسی (۱۶۹۹ م).

۲. آثار برجسته برغانی در رشته اصول و فقه، چند جلد از کتب عیون الأصول^(۱) و منهج الاجتهاد^(۲) و چند رساله کوتاه در مورد نمازهای نافله و نمازهای جمعه.
۳. دیگر کتب حدیث و آثار علما.

از اینجا در می‌یابیم که این اجازه تنها محدود به روایت حدیث نیست. دیدیم که در این اجازه تنکابنی، روایت مندرجات و آموزه‌های آثار اصول و فقه و آثار دیگر مندرج در این اجازه را، داده است.

در قسمت پایانی متن، اسناد یا سلسله مراتب عنوان می‌شود: «به وی اجازه روایت از من و اساتیدم را دادم». اولین استادی که نامش در این اسناد ذکر شده، سید علی بن سید محمد علی طباطبایی، معروف به صاحب‌الریاض است (۱۸۱۵ م). اسناد افراد به یکدیگر با واژه عربی «عن» صورت گرفته.

علاوه بر این، هر چه به جلو می‌رویم، اسناد صورت خلاصه پیدا می‌کند. این استادان دانشی را که در طی نسل‌ها از اساتید خود گرفته بودند به شاگردانشان انتقال دادند. این اساتید این دانش را از ائمه، و ائمه از اجداد خود، و ایشان نیز به نوبه خود آن را از پیامبر اکرم (ص) فرا گرفتند. پیامبر (ص) این دانش را از جبرئیل فرا گرفت، و جبرئیل نیز در پایان سلسله اسناد، آن را از خداوند فرا گرفت.

در اینجا، اسناد بسیار خلاصه بوده و به اساتید پیش از صاحب‌الریاض، سید محمد مهدی بحر العلوم^(۳) و آقا محمدباقر وحید بهبهانی اشاره‌ای نشده است. به هر حال، این اسناد در نهایت به ائمه، پیامبر، جبرئیل و خدا می‌رسد. در نتیجه، اسناد، طلبه را به پیامبر و خدا پیوند می‌دهد. متن این اجازه در پایان با نام استادی که اجازه را صادر کرده یعنی برغانی به پایان می‌رسد.

۱. کتاب اصول (التهرانی، ۱۴۰۸ هـ، ۱۵ / ۳۷۷؛ مدرّس تبریزی، ۱۳۷۴ هـ، ۱ / ۲۴۷ - ۲۴۸).
۲. شرح شرائع الاسلام محقق حلی در بیست و چهار مجلد است (التهرانی، ۱۴۰۸ هـ، ۲۳ / ۱۸۲ - ۱۸۳؛ مدرّسی طباطبایی ۱۹۸۴ م، ص ۶۸).
۳. درباره زندگی وی نگاه کنید به: مک چسنی (۸۴ - ۱۹۸۱ م).

(۲) اجازة احمد نراقی به مرتضی انصاری در تاریخ ۱۸۲۹ م

اجازة روایت دیگر که مورد بررسی قرار گرفته اجازة‌ای است که ملا احمد نراقی (۱۸۲۹ م) در شوال ۱۲۴۴ هـ / آوریل - می (۱۸۲۹ م) برای شیخ مرتضی انصاری (۱۸۵۴ م) صادر کرده است.^(۱) مندرجات این اجازة اساساً مشابه اجازة برغانی به تنکابنی است. هر چند در این اجازة نام استاد، یعنی نراقی بلافاصله پس از حمد خدا، پیامبر و ائمه ذکر شده است.

پس از آن، نام طالب علم، یعنی انصاری که از نراقی درخواست صدور اجازة کرده و به دنبال آن نیز جمله زیر عنوان می‌شود: «من به او اجازة روایت از طرف خود را دادم» (أجزت له أن یروی عنی). مواردی که نراقی به انصاری اجازة روایت را داده به شرح زیر است:

۱. نهج البلاغه^(۲) و صحیفه سجادیه.^(۳)

۲. چهار کتاب حدیث شیعی (کتب اربعه) و سه کتاب حدیث شیعی (جدید).^(۴)

۳. دیگر کتب حدیث، تفسیر، فقه، استدلال، لغت، نحو، اصول فقه، اصول دین و رجال.

۴. آثار خود وی و پدرش، ملا مهدی نراقی (۱۷۹۴ م).

موارد ذکر شده مؤید این مطلب است که اجازة روایت نه تنها مربوط به حدیث، بلکه مجوزی برای روایت تمام علوم دینی نیز محسوب می‌شد.

پس از آن اسناد می‌آید، با اینکه در این اسناد تعدادی از سلسله پیوندها، مانند فاصله بین ابن بابویه (۲ - ۹۹۱ م) و امام جعفر صادق (۷۵۶ م) خلاصه شده است، اما همچنان اسناد این اجازة بسیار طولانی‌تر و پیچیده‌تر از اسناد اجازة برغانی است. از سوی دیگر، اسناد این اجازة بر خلاف اسناد اجازة برغانی که در نهایت به پیامبر (ص) و خدا می‌رسد، در پایان به امام حسین (ع) یا دیگر ائمه ختم می‌شود.

۱. چاپ عکسی متن اجازة در کتاب انصاری ۱۳۷۳ هـ، ص ۱۵۹ - ۱۴۹ آمده است.

۲. مجموعه مواعظ، رسائل، خطبه‌های امام علی (ع) (۶۶۱ م).

۳. مجموعه دعا‌های امام چهارم، امام زین العابدین (ع) (۷۱۲ یا ۷۱۳ م).

۴. نگاه کنید به شماره ۹ و ۱۰.

در هر دو اسناد، نام افراد شاخصی، مانند وحید بهبهانی، صاحب‌الریاض و بحرالعلوم مشترک است. در اسناد نراقی به نام شیخ یوسف بحرانی عالم شهیر اخباری نیز اشاره شده است.^(۱) از اینجا به این نکته می‌رسیم که حداقل در این اسناد منازعات اصولیون و اخباریون چندان اثری نداشته است.

در پایان نیز نراقی با جمله زیر، همراه ذکر نام خود و درج تاریخ، اسناد را به پایان می‌رساند: «اینجانب به وی اجازه روایت که آنچه را از اساتید بلندپایه روایت شده داده‌ام»، که پس از آن نام استاد، نراقی و تاریخ آمده است.

تا جایی که من بررسی کرده‌ام، تقریباً تمام اجازه‌های روایت متعلق به قرن نوزدهم نه تنها مجوزی برای روایت احادیث ائمه علیهم‌السلام بوده، بلکه مجوز روایت تمام علوم دینی را نیز به افراد می‌داده است.^(۲) (بدون شک، نظام اجازه و اسناد به خاطر روایت حدیث به وجود آمده‌اند). به هر حال، همان‌طور که ویلیام ای. گراهام (William A. Graham) در بحث سنت‌گرایی در اسلام (۱۹۹۳ م، ص ۵۱۱) اشاره کرده، نظام اجازه شیعی مجوزی برای روایت همه انواع متون محسوب می‌شده است.

اگر صورت و محتوای یکی از اجازه‌های قرن هجدهم یا حتی پیش از آن را با متن یکی از اجازه‌های روایت قرن نوزدهم مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که هیچ‌گونه تفاوتی میان آنها وجود ندارد. به عنوان مثال، مضمون و محتوای اجازه صادره توسط یوسف البحرانی (۱۷۷۲ م) برای بحرالعلوم، تقریباً مشابه محتوای اجازه‌های قرن نوزدهم است، به جز اینکه قسمت مربوط به اسناد، پیش از فهرست آثار درج شده است. ما همچنین آثار چند روایت در مورد فقه و ادعیه پیدا کردیم که نشان می‌دهد آنچه که علما مجاز به روایت آن بودند تنها به

۱. ارتباط بین بحرانی و بحر العلوم در اجازه بحرانی به بحرالعلوم آمده است، که این اجازه توسط گلیو (گلیو ۱۹۹۴ م) مورد بررسی قرار گرفت. هر چند اسناد به بحرانی در این دو اجازه کاملاً با هم فرق دارد.

۲. دیگر اجازه‌هایی که من مورد بررسی قرار دادم بدین شرح است: اجازه محمدباقر قزوینی به تنکابنی (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۷۷ - ۷۸)؛ پنج اجازه خوانساری که در فصل ۳ شرح داده شد؛ اجازه میرزا حسین محدث نوری به شیخ فضل‌الله نوری در تاریخ ۱۳۰۲ هـ / ۱۸۸۵ م، در ترکمان، ۱۳۶۳ هـ، ۲ / ۴۴۶ - ۴۵۳.

حدیث محدود نبوده است (گلیو ۱۹۹۴ م). در اینجا، می‌توانیم به اجازه دیگری ارجاع دهیم؛ این اجازه توسط محمدتقی مجلسی (۱۶۵۹ م) برای پسرش محمدباقر مجلسی صادر شده است (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۲۶۶ - ۲۸۱). مضمون و ترکیب این اجازه کاملاً مشابه اجازه‌های روایت متعلق به قرن نوزدهم است. محتوای این اجازه تنها به حدیث محدود نمی‌شود، بلکه شامل کتبی در مورد تفسیر، حدیث، فقه، کلام و اصول، قرائت، لغت و ادب، آثار محمدتقی مجلسی و دیگر آثار است. تنها تفاوت بین این اجازه و اجازه‌های قرن نوزدهم در این است که اجازه مجلسی، اسنادهایی طولانی‌تر و پیچیده‌تر دارد.

بنابراین، می‌توان گفت که اجازه روایت، نمونه‌ای سنتی از اجازه بود که تفاوت چندانی نیز با نمونه‌های مشابه قرن هفدهم نداشت. همچنین پیروزی اصولیون نیز بر سبک و سیاق آن تأثیری نگذاشت. اجازه روایت نه تنها مجوزی برای روایت حدیث، بلکه مجوز روایت تمام علوم دینی در طی قرون نیز بود.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که بین اجازه روایت و جایگاه مجتهد چه رابطه‌ای برقرار بود. بر طبق کتاب محسن الامین:

[از اجازات] یکی اجازه روایت است که تنها شرط کسب آن این است که مجاز (الامین ۱۹۹۸ م، ۱۵ / ۳۲۶)^(۱) باید مجتهد باشد.

اگر این جمله‌ها را به صورت تحت اللفظی تعبیر کنیم، می‌توان گفت که بر طبق این شرط، فقط یک مجتهد دارای صلاحیت کسب اجازه روایت است. دیگر اینکه اگر اجازه اجتهاد شرط مجتهد شدن می‌بود، طالب علم باید پیش از کسب اجازه روایت نخست اجازه را کسب کند. این امر مایه تردید در این باره است که اجازه روایت از اهمیت کمتری برخوردار است.

۳. سابقه اجازات

ما اکنون به محتوای انواع اجازه‌ها پی بردیم. اما این سؤال مطرح است که اصولاً در چه موردی اجازه صادر می‌شود. برای پاسخ به این سؤال لازم است که سابقه

۱. به نظر با این ترجمه فرانسوی موافق نیستیم: "resipiendaire detre mugtahid qui n impose pas au" که موجب مجتهد شدن نمی‌شود (الامین / مروین و الامین؛ ۱۹۹۸ م، ص ۱۱۲).

اجازه‌ها را بررسی کنیم:

(۱) اجازه به عنوان راه‌کار

(۱) تنکابنی

تنکابنی در حدود سال ۱۸۱۹ م دیده به جهان گشود. بنا به گفته‌هایش، اولین اجازه‌ای که او کسب کرد، اجازه قزوینی بود و این در زمانی بود که سنش کمتر از ۲۵ سال بود. او پس از بازگشت از عتبات به ایران، چند سال از هیچ کس درخواست صدور اجازه یا تصدیق اجتهاد نکرد. اما عموی وی، آقا سید صادق تنکابنی که امام جمعه شهر لنگرود در استان گیلان بود، در ملاقاتی که با وی داشت او را به کسب اجازه تشویق کرد. توصیه آقا سید صادق تنکابنی به شرح زیر است:

البته شما به اجازه نیازمند هستید، زیرا این اجازه، مردم عادی را در تقلید و قضاوت شما مطمئن و دلگرم می‌کند. به علاوه، اجازه، دارنده آن را به سلسله روایت مرتبط می‌سازد و او را در سلسله روایت قرار می‌دهد (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۲۸ - ۲۹).

عموی تنکابنی به جایگاه وی به عنوان مجتهد هیچ اشاره‌ای نکرده است. همچنین، وی عنوان نکرده که تنکابنی با کسب اجازه یا تصدیق، مجتهد خواهد بود، بلکه صرفاً اظهار کرده که کسب اجازه تا چه اندازه می‌تواند برایش در انجام امور مربوط به روحانیت و قضاوت سودمند باشد.

این موضوع نشان می‌دهد که در واقع روند کسب اجازه، روندی نظام‌مند، مانند دریافت دیپلم پس از پایان یک دوره تحصیلی نبوده است. اما برای یک مجتهد کسب اجازه امری ضروری بود؛ زیرا به وسیله این اجازه، مردم هدایت فقیه و قضاوت او را با اطمینان و اعتماد بیشتری می‌پذیرفتند. در واقع، یک مجتهد بدون کسب اجازه نیز توانایی هدایت و راهنمایی مردم و اجرای احکام را داشت، اما با داشتن آن، این کار بهتر انجام می‌گرفت.

در اینجا، باید بر اهمیت اسناد تأکید کرد. گذشته از اینکه علما با داشتن اجازه، عملکرد مؤثرتری در هدایت و قضاوت داشتند، بیشتر به این دلیل خواستار کسب اجازات بودند که اجازات آنها را به سلسله روایت مرتبط می‌ساخت. همان‌طور که قبلاً هم اشاره کردیم، اجازه اجتهاد فاقد اسناد بود؛ بنابراین، فقط اجازه روایت این نیاز را برآورده می‌ساخت.

دیگر اینکه واکنش تنکابنی جالب توجه است. او پیشنهاد عمومی خود را قبول کرد و آثار مکتوب خود در مورد فقه و اصول، یعنی بدایع الاحکام، تفسیر وی بر شرایع الاسلام^(۱) و منظومه الفیه اصول را نزد قزوینی در کربلا فرستاد (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۲۹). انتخاب قزوینی به این دلیل بود که تنکابنی به مدت چند سال نزد وی به تحصیل علوم دینی بویژه فقه، اصول و رجال پرداخته بود و او را بیش از دیگر استادان می ستود. (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ۴ / ۸۶). قزوینی این آثار را همراه تصدیقی که اجازه اجتهاد باشد به وی مسترد داشت که بیش از این مورد بررسی قرار گرفت (تنکابنی ۱۳۸۳ هـ، ص ۲۹).

با این همه، تنکابنی با تأسف این گونه می نویسد: «استادم (قزوینی)، برای من اجازه روایت صادر نکرد، خود من نیز چنین درخواستی از وی نداشتم، اگرچه اجازه اجتهاد او طبعاً موقعیت اجازه روایت را هم فراهم کرد» (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۱۰). تنکابنی متعاقباً همان آثار را همراه تصدیق قزوینی نزد محمدتقی برغانی فرستاد. برغانی پس از شناخت دستنوشته قزوینی، برای تنکابنی اجازه روایتی همراه اسنادهای کامل، به همان صورت که در فصل پیش شرح داده شد، صادر کرد و آن را همراه تصدیق اجتهاد نزد وی فرستاد (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۲۹). تنکابنی هیچگاه شاگرد برغانی نبود. اما، همان طور که تنکابنی اشاره می کند، اجازه اجتهادی که قزوینی صادر کرد، زمینه را برای کسب اجازه روایت برغانی هم فراهم می کرد. در اینجا، به این نکته می رسیم که کسب اجازه روایت، مشروط به وجود رابطه ای مستقیم بین استاد و شاگرد نبود، بلکه این مسأله تا حدی صوری بود.

پیوستگی تنکابنی به اسنادها آشکار است. وی از دریافت اجازه از برغانی مفتخر بود، زیرا برغانی در این اسناد مستقیماً به صاحب الرضا ض متصل بود. در صورتی که اجازه های دیگر با یک واسطه به صاحب الرضا ض می رسیدند (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۲۸).

علاوه بر این، تنکابنی از سید محمدباقر شفتی (۱۲۶۰ هـ / ۱۸۴۴ م)، یکی از برجسته ترین علما در اصفهان و همچنین یکی از اساتید تنکابنی، درخواست اجازه

۱. هجده جلد، محتوای آن در کتاب تنکابنی موجود است (۱۳۸۳ هـ، ص ۱۰۰).

کرد (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۸۶). شفتی می‌خواست فصل طهارت کتاب فقه تنکابنی را مطالعه کند و آن را به تمامی بخواند، اما دقیقاً در همان روزی که به تنکابنی وعده صدور اجازه داده بود از دنیارفت و تنکابنی در کسب این اجازه ناکام ماند. پس از مرگ وی، تنکابنی تلاش کرد که حداقل نام شفتی در اسنادش ذکر شود. بنابراین، او از شاگرد و مرید وی، یعنی محمدباقر قزوینی، درخواست اجازه کرد تا بدین وسیله نام مرحوم شفتی در اسنادش ذکر شود (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۷۷-۷۸).

اگر طبق ادعای محققین معاصر، شأن اجازه روایت از اجازه اجتهاد کمتر باشد، این سؤال مطرح است که چرا تنکابنی حتی پس از دریافت اجازه اجتهاد از یکی از برجسته‌ترین علما در عتبات نیز، به دنبال کسب اجازه روایت بود. در واقع، این کار تنکابنی باعث ایجاد تردید در ادعای این محققین می‌شود. اشتیاق تنکابنی به کسب اجازه‌های روایت از اجازه‌های اجتهاد بیشتر بود و احتمالاً کسب اجازه اجتهاد از قزوینی ظاهراً راه را برای کسب اجازه‌های روایت هموار می‌کرد.

به علاوه، تفاوتی در روند کسب اجازه‌های اجتهاد و اجازه‌های روایت وجود نداشت؛ طلبه، بخشی از آثار خود را نزد استاد می‌فرستاد و استاد نیز پس از بررسی آنها اجازه را صادر می‌کرد. شروط لازم برای کسب این دو اجازه چندان متفاوت نبوده است.

(۲) خوانساری

خوانساری در سال ۱۸۱۱ م دیده به جهان گشود. فهرست اجازه‌های خوانساری به شرح زیر است:

۱. اجازه سید محمدتقی تهرانی اصفهانی (۱۸۳۳ م) که آن را یک یا دو سال پیش از مرگش صادر کرد، یعنی سال ۲ - ۱۸۳۱ / ۱۲۴۶ یا ۳ - ۱۸۳۲ / ۱۲۴۷. در این اجازه، به چهار کتاب حدیث (کتب اربعه) اشاره شده است (خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۷). تهرانی اصفهانی درس اصول را در مسجد شاه اصفهان تدریس می‌کرد (خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۲۴).
۲. اجازه پدر وی، شیخ زین‌العابدین (۹ - ۱۸۵۸ م) که آن را در سال

۴۰ - ۱۸۳۹ م / ۱۲۵۵ هـ صادر کرد (التهرانی، ۱۴۰۸ هـ، ۱ / ۱۹۴؛ خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۸).

۳. اجازه شیخ محمدباقر شفتی در اصفهان که دو سال پیش از مرگش آن را صادر کرد؛ یعنی در حدود سال ۱۸۴۲ م / ۱۲۵۸ هـ (مهدی ابن الرضا ۲۰۰۳، ۱ / ۳۵۱؛ خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۰).^(۱) همچنین خوانساری نزد وی به تحصیل پرداخته بود (التهرانی، ۱۴۰۴ هـ، ۱ / ۲۱۱).

۴. اجازه سید ابراهیم قزوینی در کربلا که پیش از مرگش در سال ۸ - ۱۸۴۷ م آن را صادر کرد (خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۸؛ التهرانی، ۱۴۰۴ هـ، ۱ / ۲۱۱).

۵. اجازه شیخ قاسم نجفی (۷ - ۱۸۴۵ م) در تاریخ ۱۲۶۸ هـ / ۱۸۵۱ م (التهرانی، ۱۴۰۸ هـ، ۱۸ / ۱۴۳؛ معلم حبیب آبادی، ۷۴ - ۱۳۳۷ هـ، ۸ / ۳۱۰۵). نجفی در مشهد به تدریس فقه می‌پرداخت و خوانساری زمانی که به مشهد سفر کرد با وی ملاقات کرد. خوانساری نیز اجازه‌ای برای وی صادر کرد (خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۸).

۶. اجازه شیخ محمد ابن شیخ علی ابن شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۸۵۲ م) (خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۷؛ التهرانی، ۱۴۰۴ هـ، ۱ / ۲۱۱). خوانساری زمانی که برای زیارت به نجف رفته بود با وی ملاقات کرد.

۷. اجازه مدرّس اصفهانی، همراه شرحی در مورد اجتهاد خوانساری، در سال ۱۲۷۰ هـ / ۱۸۵۴ م، که به آن اشاره کردیم.

خوانساری اولین اجازه‌اش را در حدود سن بیست سالگی و آخرین اجازه را در سن بیست و هفت سالگی کسب کرد. تمام اجازه‌های خوانساری به جز آخرین اجازه، اجازه روایت بودند. بر خلاف تنکابنی، اولین اجازه خوانساری اجازه روایت بود. بنابراین، به این نتیجه می‌رسیم که برای کسب اجازه روایت، داشتن اجازه اجتهاد شرط نبود و در واقع عکس آن نیز مصداق داشت.

۱. چاپ عکسی اجازه خوانساری به میرزا محمد همدانی، که تاریخ صدور آن پس از سال ۱۲۷۵ هـ / ۹ - ۱۸۵۸ م است.

سؤالی که در اینجا مطرح است این است که کدام یک از اجازة‌ها نزد خوانساری از اهمیت بیشتری نسبت به دیگر اجازة‌ها برخوردار بود. وی در کتاب *روضات الجنات* به تمام اجازة‌ها اشاره کرده است، اما در قسمت شرح حال کتابش به اجازة شفقی اشاره‌ای نمی‌کند. به علاوه، در *روضات الجنات* به صراحت عنوان می‌کند که اجازة مدرس اصفهانی مؤید دستیابی وی برای رسیدن به مرحله کامل اجتهاد بود (خوانساری، ۱۳۹۳ هـ، ۲ / ۱۰۷). از سوی دیگر، در اجازة‌هایی که خوانساری صادر کرده است، شفقی را به عنوان مهمترین فرد در اسنادها معرفی می‌کند. این اجازة‌ها به شرح زیر است:

۱. اجازة خوانساری به میرزا محمد همدانی که پس از سال ۱۲۷۵ هـ / ۹ - ۱۸۵۸ م صادر شد. وی در این اجازة به نام شفقی، قزوینی، شیخ محمد بن علی بن جعفر، قاسم نجفی، پدر وی زین العابدین، و مدرس اصفهانی اشاره کرده است (مهدی ابن الرضا ۲۰۰۳ م، ۱ / ۴۳۸ - ۴۵۰).
۲. اجازة به میرزا عبدالغفار تویسرکانی که در تاریخ ذی القعدة سال ۱۲۷۹ هـ / آوریل - می ۱۸۶۳ م صادر شد که در این اجازة نام شفقی، قزوینی، شیخ محمد بن علی بن جعفر، قاسم نجفی، پدر وی زین العابدین، و مدرس اصفهانی ذکر شده است (مهدی ابن الرضا ۲۰۰۳ م، ۱ / ۴۵۲ - ۴۵۷).
۳. اجازة به سید مهدی بروجردی که در ربیع الأول ۱۲۹۰ هـ / آوریل - می ۱۸۷۳ م صادر شد. در این اجازة فقط به نام شفقی اشاره شده است (مهدی ابن الرضا ۲۰۰۳ م، ۱ / ۴۶۶ - ۴۷۵).
۴. اجازة به ملا فتح الله نمازی شیرازی که در تاریخ ۲۵ شعبان ۱۲۹۴ هـ / ۴ سپتامبر ۱۸۷۷ م صادر شده و شامل نام شفقی، زین العابدین و قاسم نجفی است (مهدی ابن الرضا ۲۰۰۳ م، ۱ / ۴۵۹ - ۴۶۳).
۵. اجازة به ملا حسین اردکانی که در تاریخ ۱۸ شوال ۱۲۹۸ م / ۱۳ سپتامبر ۱۸۸۱ م صادر شده است و تنها از شفقی یاد شده است (مهدی ابن الرضا ۲۰۰۳ م، ۱ / ۴۶۴ - ۴۶۵).

در تمام اجازه‌های موجود و در بین اسامی تمام اساتید، نام شفتی و اسناد وی، اول ذکر شده است. بنابراین، در این اجازه‌ها، بدون هیچ شکی، شفتی مهم‌ترین استاد محسوب می‌شود. به بیان دیگر، نام مدرّس اصفهانی تنها در دو مورد از پنج اجازه وجود دارد و در هر دو مورد نیز بدون هیچ استنادی به اقوال خوانساری نام او آخر ذکر شده است. ممکن است یکی از دلایل این مسأله همان‌طور که دیدیم این باشد که اجازه مدرّس اصفهانی در همه اسنادها ذکر نشده است.

در این اجازات شاهد دو‌گرایش هستیم. اشاره به اجتهاد در روضات الجنات آمده و به نظر می‌رسد که از اهمّیت بالایی برای خوانساری برخوردار بوده است. با این حال، در اجازات صادر شده از سوی خوانساری اشاره‌ای به اجازه صادر شده از مدرّس اصفهانی نشده و به نظر نمی‌رسد که وی این اجازه را چندان مهم یافته باشد. از اینجا به این نکته می‌رسیم که استناد به اجتهاد همواره برای علما از اهمّیت برخوردار نبوده است. اظهار این مطلب که در آن زمان شأن اجازه روایت از اجازه اجتهاد کمتر بود کار دشواری است؛ زیرا اجازه روایت شفتی نزد خوانساری از اجازه اجتهاد مدرّس اصفهانی از اهمّیت بیشتری برخوردار بود؛ حداقل در اجازه‌هایی که خوانساری برای شاگردانش صادر کرده این مسأله کاملاً آشکار است.

(۳) انصاری

با وجود اینکه انصاری یکی از برجسته‌ترین علماء روزگار خود و مرجع تقلید زمان خود محسوب می‌شد، تنها فقط سه اجازه در تصدیق اجتهاد وی در دست است. علاوه بر اجازه نراقی که قبلاً بدان اشاره کردیم، سید صدرالدین عاملی (۱۸۷۴ م) و شیخ محمد سعید دینوری (حدود ۵ - ۱۸۳۴ م) نیز برای انصاری اجازه روایت صادر کرده‌اند (انصاری، ۱۳۷۳ ه، ص ۱۴۳ - ۱۴۸؛ التهرانی ۱۴۰۴ ه، ۲ / ۶۰۲ - ۶۷۰). در واقع، در بین این سه تن، تنها نراقی استاد انصاری بود (انصاری، ۱۳۷۳ ه، ص ۱۷۹ - ۱۹۹؛ حرزالدین، ۱۴۰۵ ه، ۲ / ۴۰۰ - ۴۰۲). انصاری در سال ۱۷۹۹ م دیده به جهان گشود و اولین اجازه‌اش را در سن ۳۰ سالگی از نراقی و اجازه دیگر را در سن ۳۶ سالگی از دینوری دریافت کرد.

همان‌طور که حرزالدین در کتابش عنوان کرده است، شفتی یک بار از صدور اجازه برای انصاری به دلیل فقدان دانش وی در علم رجال، سر باز زده بود (حرزالدین، ۱۴۰۵ هـ، ۲ / ۴۰۲).

از سوی دیگر، هیچ مدرکی در مورد اجازه اجتهاد انصاری وجود ندارد. حال این سؤال مطرح است که اگر اجازه اجتهاد شرطی لازم برای مجتهد شدن محسوب می‌شد، چرا اجازه اجتهاد چنین عالم سرشناسی در هیچ منبعی ثبت نشده است؟ نکته قابل توجه دیگر این است که انصاری شاگردان زیادی داشت که به طور اغراق‌آمیزی گفته شده که تعدادشان به هزار نفر می‌رسید (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳ هـ، ص ۱۸۶). به علاوه، این مطلب نیز گفته شده که او برای هیچ کس اجازه اجتهاد صادر نکرد (تنکابنی، ۱۳۸۳ هـ، ص ۱۲۹). حال اگر این‌گونه باشد، چطور ممکن است که این تعداد شاگرد بدون کسب اجازه اجتهاد از استاد خود مجتهد شوند؟ در واقع، انصاری حتی جزء موارد استثنایی نیز محسوب نمی‌شود. به جز دو شرح حال‌نویسی که زندگینامه خود را به طور کامل نوشتند، در اغلب موارد، اطلاعات زیادی در مورد اجازه اجتهاد در دست نداریم. من کتاب شرح زندگانی حرزالدین، یعنی معارف الرجال را که نسبتاً شامل اطلاعات مناسبی در مورد اجازه اجتهاد است، مورد بررسی قرار دادم (حرزالدین، ۱۴۰۵ هـ). از ۳۴۷ اجازه متعلق به قرن نوزدهم یاد شده است. در بین این تعداد اجازه، تنها ۳۱ اجازه اجتهاد وجود دارد که ۹ درصد از کل اجازه‌ها را در بر می‌گیرد. از طرفی دیگر، ۲۵۴ اجازه روایت در این کتاب وجود دارد که ۷۳ درصد از کل اجازه‌ها را تشکیل می‌دهند. هنوز مشخص نیست که مابقی اجازه‌ها اجتهاد هستند یا اجازه روایت، اما اغلب آنها می‌بایست اجازه روایت باشند.

از این گذشته، در کتاب الذریعه تهرانی که جامع‌ترین اثر کتاب‌شناسی کتب شیعی است، ۷۰ اجازه متعلق به قرن نوزدهم وجود دارد که در تمام آنها نام استاد و طلبه ذکر شده است (التهرانی، ۱۴۰۸ هـ، ۱ / ۱۳۳ - ۲۶۱). در بین این هفتاد اجازه، تنها چهار اجازه اجتهاد وجود دارد که این تعداد، ۶ درصد از کل اجازه‌ها را در بر می‌گیرد. یکی از این اجازه‌ها که قبلاً مورد بررسی قرار دادم، اجازه مدرس اصفهانی

به خوانساری است. حال این سؤال مطرح است که اگر کسب اجازه‌های اجتهاد برای علمایی که می‌خواستند مجتهد شوند امری ضروری محسوب می‌شود، چرا این اجازه چندان مورد توجه شرح‌حال‌نویسان نبود و تنها تعداد کمی از اجازه‌های اجتهاد در آثار آنان ثبت شده است؟

تنها پاسخ منطقی به این سؤال این است که علما اجازه‌های اجتهاد را به طور پیوسته صادر نمی‌کردند. به عبارتی دیگر، اجازه اجتهاد فقط برای علما از اهمیت برخوردار بود. این مسأله که آیا کسب اجازه اجتهاد برای مجتهدین امری ضروری بود یا خیر، همچنان برای ما مورد ابهام است. بنابراین، اگر فرض کنیم کسب اجازه اجتهاد برای مجتهد شدن شرطی لازم نبوده است، پس چگونه طلبه‌ای مجتهد می‌شده؟ به منظور پاسخ به این سؤال لازم است مفهوم اجتهاد را مجدداً مورد بررسی قرار دهیم.

۲) اجتهاد و اجازه در عمل

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، واژه استنباط در اجازه‌های اجتهاد مترادف مرحله اجتهاد است. در حقیقت، اجازه اجتهاد صرفاً گواهینامه‌ای بود که دستیابی طلبه به مرحله استنباط را تأیید می‌کرد، اما او با این اجازه کار دیگری نمی‌توانست انجام دهد. حال چگونه یک طلبه به این مرحله دست پیدا می‌کرد؟ آقا نجفی قوچانی (۱۹۴۴ م) که در اواخر قرن نوزدهم در عتبات تحصیل می‌کرد در شرح حالش این‌گونه می‌نویسد:

پس از مدت زمان کوتاهی که از نجف برگشتم به این نتیجه رسیدم که باید مجتهد شوم. در اغلب موارد فقهی، رأی من با رأی استادم پیش از آنکه آن را بیان کند مطابقت داشت. اکنون من از استادم تنها در موارد نادری که نمی‌توانم به نتیجه برسم تقلید می‌کنم (نجفی قوچانی، ۱۳۶۲ هـ، ص ۳۷۲).

هدف قوچانی از اجتهاد کردن این بود که بدون کمک گرفتن از استادش به پاسخ‌هایی مشابه پاسخ‌های وی دست پیدا کند، نه اینکه حکم جدیدی را در فقه شیعی بنا نهد. در اینجا، اجتهاد دارای معنای خاصی است: اجتهاد به معنی تلاش برای استنباط

فروع از اصول است. اگر طلبه به طور صحیح اجتهاد کند، پاسخ‌هایی که به دست می‌آورد با فتوای استادش مطابقت خواهد داشت. در اجتهاد کردن لازم نیست که طلبه به جواب‌هایی دست پیدا کند که پیش از آن هیچ مجتهدی بدان دست نیافته است. نکته دیگر این است که قوچانی خودش تشخیص داد که به مرحله اجتهاد رسیده است. در آن زمان، برای اجتهاد کردن نیازی به کسب اجازه نبود. حال جالب است که بدانیم این کار قوچانی دقیقاً با نظر بهبهانی، پیشوای اصولیان همزمان است. بهبهانی در این نظر اظهار می‌دارد که اگر طلبه خودش تشخیص دهد که شرایط اجتهاد را دارد، می‌تواند مجتهد شود (گلیو، ۲۰۰۰ م، ص ۲۴۱ - ۲۴۲). در واقع، این نظر تنها در حد یک تئوری نیست، بلکه در عمل نیز می‌بینیم که تشخیص و درک درونی طلبه، عامل مهمی بود. به عنوان مثال، اعتماد السلطنه در مورد سید عبدالله بهبهانی (۱۹۱۰ م)، یکی از پیشوایان رهبران مشهور انقلاب مشروطه، این‌گونه اظهار می‌دارد که بهبهانی خود به این نتیجه رسید که به مرحله اجتهاد دست پیدا کرده است و به همین دلیل در دادگاهی به عنوان قاضی به اجرای قانون پرداخت (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳ ه، ص ۲۴۵). تنکابنی نیز در مورد عالمی به نام آقا سید جعفر، این‌گونه می‌نویسد: با وجود اینکه او از سید محمد مجاهد ابن سید علی اجازه کسب کرده بود، اما در مورد اجتهاد خودش تردید داشت و هیچ‌گاه دست از تقلید بر نداشت (تنکابنی، ۱۳۸۳ ه، ص ۸۶).

از آنجا که تشخیص خود عالم مردم را برای تقلید از او متقاعد نمی‌کرد، عوام همیشه با پرسش از دیگر علما به دنبال تأیید جایگاه مجتهد بودند. جایگاه مجتهد در صورت لزوم توسط مردم مورد سؤال و توسط علما مورد تثبیت قرار می‌گرفت. در اینجا، می‌توانیم تصدیق را به عنوان نظامی برای تعیین جایگاه مجتهد و اجازه اجتهاد را به عنوان بخشی از این نظام در نظر بگیریم. به عبارت دیگر، برای مجتهد شدن نیازی به کسب اجازه اجتهاد نبود، بلکه این اجازه به عنوان گواهی‌نامه‌ای بود تا عالم در جامعه و در بین عوام به عنوان مجتهد شناخته شود. در واقع، می‌توان گفت که این اجازه چیزی شبیه توصیه‌نامه بود. به علاوه، در صورت عدم کسب اجازه، برای عالم فرصت‌های دیگری نیز وجود داشت که به عنوان مجتهد به رسمیت

شناخته شود. در نتیجه، این کاملاً طبیعی بود که مجتهد بزرگی همچون انصاری هیچ نیازی به این اجازه نداشت و حتی کسب این اجازه نیز برای او اهمیّت چندانی نداشت، به دلیل اینکه او بدون آن نیز در بین مردم به عنوان مجتهد شناخته شده بود.

در اکثر اجازه‌های اجتهاد، مانند اجازه‌های روایت، به اجتهاد طلبه‌ها به طور مستقیم اشاره نشده است، اگرچه اشاره به اجتهاد، اعتبار آنها را افزایش می‌داد و به وسیله آن در بین مردم از اعتبار بیشتری برخوردار می‌شدند. در این رابطه، همان‌طور که عموی تنکابنی نیز اشاره کرد کاربرد اجازه روایت کاملاً مشابه کاربرد اجازه اجتهاد بود. هر چند تفاوت این دو اجازه در این است که اجازه روایت به دلیل متصل ساختن دارنده آن، از طریق اسنادها به پیامبر و ائمه علیهم السلام، دارای ارزش معنوی بود. بنابراین، علما با توجه به این ارزش معنوی، به جای اینکه اجازه‌های اجتهاد بگیرند بیشتر تلاش می‌کردند تا اجازه‌های روایت با اسنادهای معتبر کسب کنند. در نتیجه، می‌توان گفت که اغلب مجتهدین در طول زندگی خود چندین اجازه روایت کسب می‌کردند.

نتیجه‌گیری

من براساس این اطلاعات به این نتیجه رسیده‌ام که اعتبار و صحت متون امروزی در مورد اجازه اجتهاد کاملاً مبهم است. حداقل، این تردید در مورد اجازه‌های قرن نوزدهم کاملاً صدق می‌کند. در واقع اجازه اجتهاد، مجوز اجتهاد کردن محسوب نمی‌شد، بلکه تنها گواهی‌نامه‌ای بود که توانایی عالم در اجتهاد کردن را تأیید می‌کرد. معمولاً شیوه صدور اجازه‌ها در بین علما متفاوت بود. در زندگی‌نامه‌ها، به ندرت به اجازه‌های اجتهاد افراد اشاره شده است؛ در این آثار، اغلب نام اساتیدی که طلبه‌ها نزد آنها تحصیل کرده‌اند و همچنین نام اساتیدی که برای آنها اجازه روایت صادر کرده‌اند ذکر شده است. اثبات اینکه علما اجازه اجتهاد را با روشی معین صادر می‌کردند و همچنین اثبات اینکه در آن زمان کسب اجازه اجتهاد برای مجتهدین از اهمیّت بالایی برخوردار بود و یا در قرن نوزدهم بود که کسب اجازه روایت شرط لازم برای مجتهد شدن محسوب می‌شد، کمی دشوار است.

بنابراین، طبق نظر علمای قرن نوزدهم، شرایط مجتهد شدن در متون امروزی باید بدین صورت اصلاح شود: اولاً طلبه می‌بایست خودش تشخیص می‌داد که صلاحیت اجتهاد کردن یا استنباط قوانین فروع از اصول را دارد؛ ثانیاً او باید به عنوان مجتهد در اجتماع به رسمیت شناخته می‌شد. دیگر اینکه، کسب اجازه اجتهاد یکی از راه‌های کسب اعتبار اجتماعی به عنوان مجتهد بود. بنابراین، اگر مجتهد در بین عموم به رسمیت شناخته می‌شد، دیگر هیچ نیازی به کسب اجازه اجتهاد نداشت. دیگر اینکه در صورت لزوم راه‌های دیگری برای کسب اعتبار اجتماعی وجود داشت. بنابراین، همان‌طور که در بخش نخست نیز مشاهده کردیم به واسطه اسناد فقهی برای تصدیق جایگاه مجتهدین وجود داشت. بدون تردید، نظام اجازه از زمان شایع شدن آموزه اصولی در جامعه تاکنون، گسترش زیادی یافته و تقلید مردم از یک مجتهد معتبر نیز اهمیت بسیاری یافته است.

علاوه بر این، اجازه‌های روایت نیز بخشی از نظام تصدیق بودند. به دلیل اینکه این اجازه‌ها دارای اسنادهایی بودند که دارنده آن را به پیامبر و امامان مرتبط می‌ساخت، در نتیجه مجتهدین تلاش می‌کردند که اجازه‌هایی با اعتبار و ارزش بالا کسب کنند. به همین دلیل است که اغلب مجتهدین دارای چندین اجازه روایت بودند. بنابراین، نمی‌توان گفت که اجازه‌های روایت از شأن کمتری نسبت به اجازه‌های اجتهاد برخوردار بوده‌اند.

در نهایت، می‌توان گفت که شرایط صدور اجازه در قرن بیستم و پس از آن، کاملاً با شرایط صدور اجازه در قرن نوزدهم متفاوت بوده است. با این حال، این خود مبحث دیگری است که باید مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد. در این صورت، باید مسأله تجدد و نوگرایی حوزه را نیز مورد توجه قرار دهیم، چون به احتمال زیاد نظام تحصیلی نوین بر نظام حوزه بی‌تأثیر نبوده و باعث ایجاد سیستمی نظام‌مندتر در صدور مجوز شده است. ●